

بوی خوش آشنایی

ریحانه خاتون*

ترجمه: عبدالقادر هاشمی

خوب به خاطر دارم، زمانی که پدرم (پروفسور نذیر احمد) در سال ۱۹۵۶ م برای تحصیلات عالی به ایران تشریف برده بودند، پس از مراجعت به هند، از سه شخصیت برجسته، یاد می‌کردند - که وقت‌شان را با آنان سپری کرده بودند. این شخصیت‌ها عبارتند از: پروفسور سید امیر حسن عابدی (دهلی) و آقای سید حسن (پتنا) و آقای سدارنگانی.

پدر، اغلب از خاطرات خود درباره ایران تعریف می‌کرد، و بیشتر اوقات اسم پروفسور عابدی بر زبان می‌آورد. همه ما از شنیدن فصایل اخلاقی، صفات نیکو و ذوق و سلیقه ایشان سخت تحت تأثیر قرار می‌گرفتیم و مشتاق دیدار ایشان بودیم. پدر می‌گفت هنگامی که در سال ۱۹۵۶ م از طرف دولت هند به ایران اعزام شدند، پروفسور عابدی از قبل در آنجا حضور داشتند، و هنگامی که به مهمان‌سرای دانشگاه رسیدند، پروفسور عابدی استقبال گرمی از ایشان به عمل آوردند و به گونه‌ای برخورد کردند، که گویی از مدت‌ها پیش ایشان را می‌شناختند؛ درحالی‌که این نخستین دیدارشان بود، اما هیچ‌گونه بیگانگی حسّاس نکردند. ایشان قبل از هر چیز، بنابر احساس وظیفه، فهرستی از لوازم مورد نیاز پدر را تهیه کرده، و سپس برای خرید به بازار رفتند و تمام هزینه‌ها را شخصاً پرداخت کردند. پدر پس از دریافت مستمری، بی‌درنگ پیش پروفسور عابدی رفته و خواستند که دین خود را ادا کنند، اما پروفسور عابدی، از قبول وجه، در آن

* استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

موقعیت امتناع می نمودند. سرانجام پدر با اصرار فراوان، آن هزینه را به ایشان برگردانده بودند و البته این مناعت طبع و بزرگ منشی ایشان را می رساند. همچنین پدر این خاطره را هم تعریف می کردند، که روزی به هنگام پخت غذا برای خوش طعم شدن آن، مقدار زیادی زعفران استفاده کردم و غذا به حدی تلخ شد که نه تنها دیگران، بلکه خود پدر نیز میل نکرده بودند. اما پروفیسور عابدی، نه تنها غذا را با میل و رغبت تمام، صرف کرده بود، بلکه باقی مانده غذا را نیز در روزهای بعد استفاده نمود. بدین طریق نخواستہ بودند، که دل پدر را بشکنند.

خاطره دیگری که پدر بارها ذکر می کرد، این بود که ایشان (پدرم) در سال ۱۹۶۲ م برای شرکت در کنفرانس خاورشناسی سراسری هند به گوهاتی رفته بودند. در آنجا همه دوستان جمع بودند: از لکهنو آقای صمدی - که رئیس بخش عربی بود - از پتنا آقای سید حسن و آقای سید حسن عسکری و از علیگره پدرم، و از دهلی پروفیسور عابدی بودند. آقای احمدپور و آقای صمدی در اتاق طبقه بالا اقامت داشتند و آقایان عابدی و سید حسن عسکری و دیگران در اتاق پایین. آقای صمدی طبق معمول تمام لوازم مورد نیاز صبحانه از قبیل وسایل چای، میوه، تخم مرغ، بیسکویت، کره و اجاق برقی و حلویات به همراه آورده بود. صبح که می شد، آقای صمدی اجاق را روشن کرده، و چهار تخم مرغ آبپز می کرد و به اتاقش می رفت؛ استاد عابدی وقتی متوجه شد، آشپزی را به عهده گرفت. یک تخم مرغ برای آقای نذیر و یکی برای آقای صمدی و دوتای دیگر هم برای خودش پختند. خلاصه اینکه طی سه - چهار روز، تمام مواد خوراکی که آقای صمدی آورده بود، تمام کردند. پروفیسور عابدی از روی شوخی فرمودند:

”مگر آقای صمدی چه آورده بود؟ در شیشه های داروی هومیوپاتی حلوا بود، مگر چند روز می ماند؟“

آقای صمدی از حرف استاد دلگیر شدند و گفتند:

”من خوشحال بودم که استاد عابدی همه روزه صبحانه را با ما صرف می کنند، اما اکنون خوردنی ها تمام شده است و چنین با کنایه صحبت می کند و می گوید صمدی مگر چه داشت؟ من سخت از ایشان گله مندم.“

هر وقت پدر سرحال بود، از این گونه خاطرات تعریف می‌کردند، ما هم با اشتیاق فراوان گوش می‌دادیم و برای دیدار پروفیسور عابدی روز شماری می‌کردیم. هنگامی که پدر از لکهنؤ به علیگره منتقل شد، به مناسبتی پروفیسور عابدی با آقای سیّد حسن به دانشگاه علیگره تشریف آوردند و در خانه ما اقامت کردند. زمانی که باهم به گفت‌وگو می‌نشستند و خاطرات گذشته را مرور می‌کردند، چنان با صدای بلند می‌خندیدند، که این صحنه برای ما بسیار دلپذیر بود. پروفیسور عابدی مردی است بسیار زنده دل. من خوشحال بودم که ایشان را ملاقات می‌کردم و البته در آن زمان خیلی کوچک بودم و مشاغل علمی نداشتم، اما محبتی را که این دو بزرگوار به من نشان دادند، تا آخر عمر فراموش نخواهم کرد. هرگاه که می‌شنیدم پروفیسور عابدی با آقای سیّد حسن به علیگره تشریف می‌آوردند، بی‌صبرانه منتظر ورود آنها بودم، زیرا صحبت و همنشینی با این دو استاد بزرگوار بسیار لذت‌بخش بود.

هرگاه که پروفیسور عابدی به علیگره می‌رفتند، اغلب با پدر ملاقات می‌کردند، و اگر یک وقتی چنین فرصتی پیش نمی‌آمد، برای دیدن ایشان، حتماً به خانه ما می‌آمدند؛ و بدین گونه من هم اغلب فرصت دیدار ایشان را پیدا می‌کردم. زمانی که در سال ۱۹۸۰ م از علیگر دکتری گرفتم، خواستم که فوق دکتری را هم در آنجا ادامه بدهم. پدر توصیه کردند، که اگر می‌خواهی جدی کار کنی، و درجه فوق دکتری را به دست آوری، در دانشگاه دهلی، تحت نظارت و تربیت پروفیسور عابدی قرار بگیری و ایشان شما را راهنمایی خواهند کرد و چنین هم شد. من در همان سال برای بورس U.G.C. برای تحقیقات فوق دکتری تقاضا دادم و پروفیسور عابدی به عنوان راهنمای من تعیین شدند. از حُسن اِتِّفاق، آن بورس را به دست آوردم، و برای مدت ده ماه، به راهنمایی ایشان کار کردم. اما بنا به دلایلی آن بورس را پس دادم و کار تحقیقی خود را که «تصحیح و تحقیق سراج اللغات خان آرزو» بود، ادامه دادم. خدا را شکر در این مدت ده ماه، تشویقی که از جانب ایشان دیدم، نتیجه‌اش این شد که پس از حدود چهارده سال آن را به پایان رساندم. وقتی که سراج اللغات به تکمیل رسید، مشتمل بر هفت هزار صفحه بود - که اکنون از طرف خانه فرهنگ ایران، در دهلی نو، مراحل چاپ خود را می‌گذراند. اگر پروفیسور عابدی مرا تشویق نمی‌کرد، بی‌شک این کار شدنی نبود، زیرا وقتی که کار

تحقیق را شروع کردم، اگر از حمایت‌های علمی خود، مرا دریغ می‌داشتند، بی‌شکّ چنین حوصله و توانایی در من نبود که برای مدت طولانی روی این موضوع کار کنم، و کار را هم به‌پایان برسانم. این، به‌خاطر سعی و کوشش و تشویق‌های پروفیسور عابدی بود.

شخصیت پروفیسور عابدی با حلم و بردباری و فروتنی و هوش و صفای قلب و پاکیزگی نفس و خوش‌خلقی آراسته است. ایشان بهترین مثال انسانیت، شرافت نفس، تحمّل، عدم تعصّب، فروتنی، مهربانی، خنده‌رویی، فراخی قلب و نظر و اخلاق هستند، و کامل‌ترین نمونه این بیت:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
(حافظ شیرازی)

هرچه درباره‌ی ایشان سخن بگوییم، و هر قدر هم که ایشان را وصف کنیم، بسیار کم گفته‌ایم. خدا کند که ما در سایه‌ی راهنمایی‌ها و رهنمودهای ایشان، به‌گوشه‌های تازه‌ای از علم و ادب دسترسی پیدا کنیم، و از چراغ فروزان ایشان، چراغ‌ها را روشن کنیم. از خداوند متعال خواستارم که به‌ایشان تندرستی، سلامتی همراه با طول عمر اعطا فرماید، آمین.